نگاه

به بهانه روز پزشک

سیدحسین مهرآوران . متخصص داخلی

● ۱- اول شهریور در ایران، هم‌زمان با زادروز ابوعلی‌سینا، به پاس تألیفات و خدمات این دانشمند و حکیم نام‌آشنا به عرصه پزشکی و برای بزرگداشت پزشکان، روز پزشک نام‌گذاری شده است؛ حکیمی که جورج ساتن در کتاب «تاریخ علم» وی را یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و دانشمندان پزشکی می‌داند و کسی که تأثیر تعلیمات او بر پایه‌های علمی و عملی پزشکی در قرون ۱۲ تا ۱۶ میلادی انکارنشدنی است.

۲- پیشرفت‌های انکارنشدنی گستره پزشکی در ایران نسبت به سایر حوزه‌ها در قیاس با کشورهای در حال توسعه، ازجمله میزان دسترسی هم‌میهنان عزیز به خدمات بهداشتی - درمانی، پیشرفت‌های دارویی، تولید و کشف داروهای جدید و نوترکیب، پیشرفت در عرصه تخصص‌های جراحی و ابداع روش‌های جدید درمانی، ریشه‌کن‌کردن بعضی از بیماری‌ها، بهبود وضعیت درمانی، تأسیس و گسترش مراکز علمی-پژوهشی مورد نیاز جامعه در کنار شاخص‌های نسبتا مطلوب سلامت، از جمله میزان مرگ‌ومیر نوزادان و مادران باردار و سطح دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی در جای‌جای میهن عزیزمان آشکارتر از آن است که هر نگاه منصف به آن اذعان نداشته باشد.

۳- آیا خطای حرفه‌ای مختص عرصه پزشکی است؟ آیا فروگذاری از مسئولیت‌های انسانی و اخلاقی، به جامعه پزشکی محدود می‌شود؟ آیا نمی‌توان انتقادات درباره کاستی‌های اخلاقی و حرفه‌ای نسبت به گروهی را دلسوزانه و بر مدار اخلاق بیان کرد و به گفت‌وگو نشست؟ آیا هجمه‌های روزهای اخیر نسبت به گروهی که به دلیل مسیر دشوار مسئولیت‌های حرفه‌ای، در انزوایی ناگزیر به سر می‌برند و فرصت، مجال و تریبون‌هایی پرشمار مانند منتقدان، برای دفاع در اختیارشان نیست؛ منصفانه است؟ و درنهایت اینکه آیا مخدوش‌کردن اعتماد میان بیمار و پزشک و تخریب امنیت حرفه‌ای پزشکان، تأمین‌کننده سلامتی بیشتر برای آحاد جامعه است؟

۴- رویدادهای اخیر مرتبط با این محور را شاید بتوان به عوامل زیر مرتبط دانست:

الف. با جامعه‌ای در حال گذار مواجه هستیم که نقش گروه‌های اجتماعی در آن و سهم هریک از وجوه متفاوت قدرت و امکانات اجتماعی، به‌درستی بازتعریف نشده است و در این چالش و سهم‌خواهی میان گروه‌های اجتماعی، پزشکان از جمله در دسترس‌ترین قدرتمندان فاقد قدرت برای حمله‌اند.

ب. با جامعه‌ای مواجهیم که مفاهمه و درکی درست میان گروه‌های اجتماعی در آن وجود ندارد.

ج. زخم‌های پرشمار جامعه ایرانی در سده اخیر از سقوط مشروطه، سقوط دولت ملی مصدق و جنگ تحمیلی تا تحریم‌های ناعادلانه اخیر به شکل‌گیری گروه‌هایی در جامعه منجر شده است که با مکانیسم‌های دفاعی نابجا، تسکین بار عاطفی شکست‌ها و سرخوردگی‌های ذهنی انباشت‌شده را در چارچوب تحقیر دیگری و به ابتذال‌کشاندن نخبگان تعریف می‌کند.

د. کاستی‌های اخلاقی و حرفه‌ای شماری از همکاران پزشک -که در قضاوتی نادرست به همه پزشکان تعمیم داده می‌شود - امری است که نمی‌توان انکار کرد و درعین‌حال، نیز خواست پزشکانی بی‌شمار برای احیای شأن حرفه‌ای، مسئولیت‌های انسانی، حفظ بیشتر حرمت بیماران و نگاه اخلاق‌محور را نمی‌توان نادیده گرفت.

عکس: نوفه رستمی، شرق

گزارش «شرق» از یک روز زندگی با کودکان «سرزمین من»

خانواده‌ای با ۱۳ بچه

شهرزاد همتی: یک خانه قدیمی و خوش‌رنگ در خیابان صابونچی تهران، از آن خانه‌های ویلایی با نرده‌های کوتاه سفید، خانه کودکان سرزمین من است؛ سه‌طبقه‌ای که آدم‌های ساکن در این خانه بین خودشان تقسیم کرده‌اند. زهرا بناساز، از مؤسسان انجمن حمایت از کودکان کار، حالا جز دختر ۱۲ساله‌اش، ۱۱ فرزند دیگر هم دارد. بناساز و دختر و پسر شش‌ساله‌اش در طبقه اول، پنج دختر طبقه دوم و پنج پسری که حالا اینجا خانه آنهاست در طبقه سوم زندگی می‌کنند. خانه‌ای تزیین‌شده با دیوارهای صورتی و سفید و تخت‌های کودکانه، درست شبیه خانه‌های معمولی. پشت اتاق خواب بچه‌ها درخت‌های سربه‌فلک‌کشیده حیات معلوم است و عروسک‌ها گوشه و کنار خانه مرتب چیده شده‌اند. یک کاناپه قرمز راحت در اتاق نشیمن جا خوش کرده که الان رویش کسی نمی‌نشیند. بچه‌ها دور میز ناهارخوری نشسته‌اند و معلم نقاشی با آنها تمرین رنگ‌آمیزی می‌کند. تا خانم بناساز آماده گفت‌وگو شود، سری به اتاق‌ها می‌زنیم. همه چیز با سلیقه چیده شده و شبیه مراکز شبه‌خانواده دیگری که دیده‌ایم نیست. آشپزخانه کاملا مدرن و مرتب به نظر می‌رسد، وسایلی که در خانه همه ما پیدا می‌شود و به همان مرتبی و تمیزی در جای خود قرار دارد. مایکروفر، یخچال، گاز و چای‌ساز همه یک‌رنگ و مناسب به نظر می‌رسند. چیزی که کاملا خانه را خوش‌رنگ کرده، نور بی‌حدوحصری است که میان اتاق ریخته. خانه‌ای که می‌شود در آن در هر گوشه‌اش ردی از حضور کودکان را حس کرد. حالا بناساز روبه‌روی ما نشسته و داستان مرکزش را تعریف می‌کند؛ مرکزی که در انتظار کسب مجوز نهایی از سازمان بهزیستی است تا به قول مدیریتش همه نفس راحتی بکشند و بتوانند واقعا یک خانواده باشند... . او می‌گوید: «چندسالی می‌شود در زمینه کودکان فعالیت می‌کنم. از کودکان کار شروع کرده‌ام و حالا به بچه‌های بدسرپرست رسیده‌ام. معتقدم اگر سیستم حمایتی ما یک سیستم قوی باشد، هیچ کودکی بدون سرپرست باقی نمی‌ماند؛ یعنی اگر خانواده توان حمایت کودک را نداشته باشد، نهادهای مربوطه این وظیفه را بر عهده می‌گیرند و عملا نباید کودک بی‌سرپرستی داشته باشیم؛ اما روی واژه بدسرپرست می‌توانیم حرف بزنیم». بناساز می‌گوید جرقه تأسیس این مؤسسه از زمان کار در دروازه‌غار در ذهن او پدید آمده... . او می‌گوید: «هنگام فعالیت در دروازه‌غار با کودکان کار که فعالیت می‌کردم، با بچه‌هایی مواجه می‌شدیم که به کانون اصلاح و تربیت می‌روند و بعد از بازگشت جایی ندارند که بروند؛ یا بچه‌هایی که به سازمان بهزیستی می‌روند و بدون آنکه ساختار و شرایط خانواده تغییر بکند، دوباره به خانواده‌شان باز می‌گردند و آسیب شدیدتری می‌بینند. از بچه‌هایی هم که ترخیص می‌شوند، شنیده بودم که وقتی به یک سن قانونی می‌رسند، دیگر وقت جدایی‌شان از بهزیستی می‌رسد. دوست داشتم که خانه امنی وجود داشته باشد که زمان ترخیصی نداشته باشد و یک خانواده باشد و زمان ترخیص را شرایط زندگی بچه‌ها و نه سن آنان تعیین بکند؛ به‌همین‌دلیل بود که این مسئله با چند نفر از دوستان مطرح شد و ما رسیدیم به اینکه مؤسسه حمایت از کودکان سرزمین من را تأسیس کنیم».

البته تأسیس این مؤسسه هم شبیه جاهای دیگر با قول‌هایی شروع می‌شود که هیچ وقت عملی نشدند. آنها از صفر شروع کرده‌اند، تعدادی بچه بودند که در خیابان می‌خوابیدند و خانواده یا یکی از بستگانشان به دلیل شناختی که از خانم بناساز داشته‌اند، کودکان را به او سپرده‌اند. آنها هم بین تحویل این کودکان به بهزیستی و ماندن در مؤسسه کودکان سرزمین من راه دوم را انتخاب می‌کنند؛ اما همه‌چیز به آسانی پیش نمی‌رود. یکی از دوستان نزدیک مؤسس این ساختمان به آنها با یک بودجه کلان قول همکاری می‌دهد و آنها با هزار امید و آرزو همین ساختمان خوش‌رنگ را اجاره می‌کنند و قرارداد می‌بندند؛ اما درست در میانه راه، آن دوست زیر قولش می‌زند و آنها می‌مانند و قرارداد ساختمانی که در صورت فسخ باید خسارت کلانی پرداخت می‌کردند و کودکانی که امید به داشتن خانه روشن‌شان ناامید می‌شد... . آنها ترجیح می‌دهند که از مشکلات نترسند... . بناساز می‌گوید: «آن زمان تعداد بچه‌ها چهار نفر بود و ما حدود سه ماه با هم در خانه شخصی خودم زندگی می‌کردیم... بعد آرام‌آرام به آشنایان اعلام کردیم که هرکس هر وسیله اضافه‌ای دارد، به ما بدهد تا ساختمان را تجهیز کنیم و بعد از یک هفته وانت‌ها هر روز اسباب و اثاثیه را برایمان آوردند که با اینکه از جاهای مختلف تهیه شده بود؛ اما کاملا با هم هماهنگی داشت. حالا خانه‌ای که می‌بینید آن‌قدر مرتب است، با همان اسباب و اثاثیه چیده شده. در مرحله بعدی از همه خواستیم اگر افراد مطمئنی داشتند، برای آموزش بچه‌ها به ما معرفی کنند. مرحله بعدی کمک مالی بود... اینکه دوستان ما ماهانه مبلغی را به ما کمک کنند. این بود که هر ماه که ما اجاره این خانه را می‌دادیم، می‌گفتیم خب یک ماه گذشت... وقتی به سال رسیدیم، گفتیم یک سال را گذراندیم. درحال‌حاضر ۲۰ میلیون داده‌ایم و ماهی هشت‌میلیون‌و ۵۰۰ هزار تومان اجاره را از طریق کمک‌های مردمی پرداخت می‌کنیم. دو واحد در اختیار ۱۱ دختر و پسر تحت حمایت ما است. پنج دختر و شش پسر بین سه تا ۱۱ سال».

حالا اعضای کودکان سرزمین من در انتظار گرفتن مجوز دائم هستند که آن هم قصه خودش را دارد. به گفته بناساز وقتی بچه‌ها به آنها سپرده شده، برای گرفتن مجوز اقدام کرده‌اند؛ اما این همه ماجرا نبود. بحث مدرسه بچه‌ها هم در پیش بود. مدرسه‌رفتن بچه‌هایی که هیچ‌کدام شناسنامه نداشتند، دردسرهای خودش را داشت. به‌همین‌دلیل دو سال آزگار همین طبقه پسرانه مدرسه بچه‌ها هم می‌شود... . بناساز می‌گوید: «ما دو سال در طبقه سوم اینجا کلاس را تشکیل داده بودیم و می‌گفتیم اینجا کوچک‌ترین و محروم‌ترین مدرسه تهران است. پشت سر ما مدرسه‌ای بود که صدای معلم و دانش آموزانش‌می‌آمد و اینجا بچه‌ها باید با کسالت و سختی پله‌ها را طی می‌کردند و به‌دور از گروه هم‌سالان به کلاس می‌آمدند.

ما پایه اول، دوم و سوم را درس می‌دادیم و از قضا هم‌زمان با مدارس امتحان هم می‌گرفتیم، حداقل می‌دانستیم خسارتی وارد نمی‌شود و سطح دانش و سواد را بالا می‌بریم. بعد از دو سال که در خانه درس خواندند، اقدام کردیم که بچه‌ها وارد سیستم آموزش رسمی شوند». خانم خاکی، معاون دادستانی، خیلی به ما کمک کردند و نامه‌ای به آموزش‌وپرورش ما نوشتند و توانستیم شش‌ماه مجوز مدرسه‌رفتن بچه‌ها را بگیریم تا بتوانیم اقدامات حقوقی را برای گرفتن شناسنامه انجام دهیم، اما موفق نشدیم... دوباره خانم خاکی نامه زدند و ما توانستیم برای یک سال بچه‌ها را سر کلاس داشته باشیم. الان ما در مرحله‌ای هستیم که باید آخرین مجوز را دریافت کنیم تا بتوانیم اقدامات حقوقی را انجام دهیم». آنها برای اینکه کودکان در مدرسه احساس کمبود نکنند، فکر جالبی را اجرا کرده‌اند... . بناساز می‌گوید: «به‌نظر من باید بچه‌ها تجربه‌های متفاوتی را به خانه بیاورند و داستان مشترکی را هم به مدرسه نبرند، برای همین آنها را در مدارس مختلفی ثبت‌نام کردیم. معتقدم بچه‌ها نباید به صورت گروهی تقاص خطای یک نفر را پس بدهند، آنها باید به صورت مستقل و فردی جوابگوی خطایشان باشند، این اتفاق با ثبت‌نام در یک مدرسه نمی‌افتاد... در مدرسه مددکار، مددکار نیست و خاله است. یک فرد ثابت به‌دنبال آنها می‌رود و تنها کسی که از وضعیت آنها باخبر است، پرسنل مدرسه هستند و تمام...».

حالا بناساز در آستانه گرفتن مجوز نهایی، مشکلات زیادی دارد، اینها را با خنده می‌گوید و سعی می‌کند خیلی جدی به نظر نرسد، بوی غذا کم‌کم حکایت از وقت ناهار بچه‌هایش دارد... . او درباره مشکلاتش که حرف می‌زند بیشتر سعی می‌کند همه‌چیز را در قالب طنز بگوید... . بناساز می‌گوید: «مشکل اصلی که زیاد داریم... اما اولین مشکل ربطی به اینجا ندارد... . اولین مشکل این است که جامعه به بچه‌هایش بها نمی‌دهد و به‌همین‌دلیل ما هرچقدر تلاش کنیم این مشکلات اضافه می‌شود و کارمان تمام نمی‌شود و به‌جای اینکه تعداد این بچه‌ها در مراکز ما کمتر شود، روزبه‌روز به تعدادشان افزوده می‌شود. همین که جامعه به کودکانش اهمیت دهد، مسئله اصلی ماست و اینکه وقتی کودکانش دچار آسیب می‌شوند به آنها توجه کنند و بتوانند از خدمات اجتماعی استفاده کنند. حرف من این است که بچه‌ای که شناسنامه ندارد و کودک یا خانواده بدسرپرستی که داشته، اقدامی برای دریافت شناسنامه کودک نکرده یا اصولا خانواده‌ای وجود نداشته تا برای او شناسنامه بگیرد، نباید از درس‌خواندن و مدرسه‌رفتن محروم شود. چراکه این خود زخمی بر زخم‌های دیگر است و محرومیت پشت محرومیت را برای کودک به‌همراه دارد». از بناساز می‌پرسم که اگر مجوز آنها صادر شود دیگر به‌راحتی شناسنامه آنها را می‌گیرد؟ و او بعد از کمی مکث می‌گوید: «اگر ما مجوزهایمان را بگیریم کمی راحت‌تر می‌توانیم برای بچه‌ها شناسنامه بگیریم...». مشکل بعدی آنها هم مشکل مالی است... . مؤسسه کودکان سرزمین من به دلیل نداشتن مجوز نهایی هنوز نتوانسته تبلیغ زیادی برای جذب کمک‌های مردمی بکند و حالا همه‌چیز را روزانه تأمین می‌کند... . او می‌گوید: «از طریق دوستان به‌خصوص در یک سال اخیر به‌ویژه در بخش آذوقه مشکل چندانی نداشته‌ایم... اما الان یکی از مشکلات اساسی ما داشتن دو خانه مجزا، اما نزدیک به‌هم برای نگهداری دختران و پسرانمان است... باید دو خانه جدا داشته باشیم که نزدیک هم باشند تا بهزیستی به ما مجوز بدهد. برای مؤسسه‌ای که الان موجودی حسابش صد هزار تومان است و مسئولیت ۱۱ کودک را دارد، تأمین یک خانه دیگر کار دشواری است و یکی از شروط قانونی بهزیستی این است که خانه‌ها تفکیک شوند تا مجوز نهایی را برای من صادر کنند. حالا ممکن است یک‌سری بگویند تو راه را اشتباه رفته‌ای و اول باید مجوز می‌گرفتی و بعد بچه‌ها را جذب می‌کردی، من به‌عنوان یک فعال حقوق کودک می‌گویم ما باید قوانین را به‌نفع بچه‌ها تغییر دهیم، وقتی که مادری به یک سیستمی به هر دلیلی اعتماد ندارد، ما باید یک خانه امن برای بچه‌ها درست کنیم و خودمان را منطبق با نیازهای کودکان جامعه کنیم».

حالا بناساز و دخترش، خورشید و پسر پنج‌ساله‌شان که از یک‌سال‌ونیمگی عضوی از آنها شده، در انتظار آن هستند تا بتوانند با کمک مردم دو خانه مجزا از هم برای ۱۱ فرزند مؤسسه کودکان سرزمین من فراهم کنند؛ دو خانه‌ای که سقف همیشگی شود و استرس و عذاب را تمام کند؛ خانه‌ای که می‌تواند آغاز یک زندگی واقعی برای بچه‌هایی باشد که تابه‌حال معنای سقف را تجربه نکرده‌اند. این بچه‌ها همه آرزویشان داشتن یک سقف است و این مسئله حالا مهم‌ترین دغدغه آنهاست... .

صحبت‌هایمان که تمام می‌شود، وقت نقاشی‌کردن بچه‌ها هم تمام شده، در اتاق را که باز می‌کنیم، هرکدامشان با هیجان به سمت ما می‌آیند و دست می‌دهند. فرزندان زهرا بناساز دورش نشسته‌اند. او اصلا شعاری با بچه‌ها رفتار نمی‌کند، مادری جدی است که مقتدرانه محبت می‌کند. در میان خنده‌هایش می‌گوید: «من یک جایی برای خودم نوشته بودم بچه‌ها منتظر تصویب قوانین نمی‌مانند، زندگی بچه‌ها زود سپری می‌شود و قدرت دفاع از خود را ندارند و چون جامعه ما سیستم حمایتی ندارد، خیلی سریع سر می‌خورند، بچه‌ها اصلی‌ترین سرمایه‌های یک جامعه هستند... ما نفتمان تمام می‌شود، کوه‌هایمان خُرد می‌شود، جنگلمان نابود می‌شود، ولی اصلی‌ترین چیزی که برای یک جامعه باقی می‌ماند کودکانشان هستند». آخرین تصویری که در دوربین خبرنگار «شرق» ثبت می‌شود، پاهای کوچک و کودکانه‌ای است که به‌ردیف روی مبل کنار مادر خانواده نشسته‌اند و به نور گرم مردادماهی نگاه می‌کنند که وسط هال و روی فرش قرمز خانه‌شان پهن شده... .

یادداشت

سنت‌گرایی در طب نقاب یا درمان!؟

نادر اربابی

● چند سالی است که گرایش و اقبال به طب سنتی در جامعه ما فزونی گرفته و توجه افراد زیادی از طبقات مختلف جامعه را به خود معطوف کرده است. این گرایش فقط خود را در مراجعه زیاد به طبیبان مدعی نشان نداده بلکه طب سنتی به موازات حضور در فضای درمانی و طبابت، یک جریان اجتماعی دربرگیرنده حجم بالایی از ادبیات خاص خود در محیط مکتوب، رسانه و دنیای مجازی بوده است. چنین جریانی مانند هر پدیده دیگری باعث دامن‌زدن به بحث‌های زیادی در حاشیه خود اعم از مخالف یا موافق شده است. اما اغلب محتوای بحث‌ها عمدتا حول درستی یا نادرستی خود جریان یعنی گرایش یا عدم گرایش به طب سنتی بوده و چیزی که کمتر به آن توجه می‌شده، عنایت به ریشه‌های اصلی جریان و دنبال‌کردن رد پای مسئله در حیطه اندیشه و فکر و ملاحظه آن در آیینه فرهنگ بوده است. بهتر است قبل از هر چیز روشن شود از نظر نویسنده این مقاله بین گرایش به طب سنتی و سنتی‌گرایی در طب فرق فارقی است و آنچه این نوشته در پی نقد آن است نه خود طب سنتی که جزئی از میراث گران‌قدر ایرانی- اسلامی ماست و مثل هر میراث دیگری باید قدر آن را دانست و از مواهب آن بهره برد بلکه نوک پیکان نقد متوجه روشی است که به این گنجینه پرداخته می‌شود و در آن به جای رویکرد علمی و تحقیقی با رویکرد سنتی و اغلب غیرعلمی و غیرانتقادی به آن پرداخته می‌شود. امروزه در همه دنیا تمایلی به استفاده از دستاورد گذشتگان در زمینه طبابت و درمان وجود دارد ولی نکته این است که در همه آنها مطلب، هنگامی پذیرفته می‌شود که با روش‌های علمی مبتنی بر تجربه و مشاهده، تأیید شده باشد. نکته‌ای که متأسفانه در رویکرد ما به طب سنتی به آن توجهی نمی‌شود و از قضا بزنگاه و مرکز ثقل بحث ما همین است. تفاوت عمده‌ای که بین رویکرد سنتی و رویکرد مدرن به دانش وجود دارد، عمدتا در روش آنهاست؛ در گذشته رویکرد به علم بیشتر جنبه نظری و فلسفی داشت درحالی‌که درحال‌حاضر به دنبال تغییر اساسی که از رنسانس به بعد در متدهای علمی اتفاق افتاد، آزمایش و تجربه از یک طرف و به‌کارگیری عقلانیت انتقادی از طرف دیگر پایه فعالیت‌های علمی شده است. پزشکی مدرن هم یکی از میوه‌های این رویکرد متفاوت به علم است که مثل سایر شاخه‌های علوم تجربی طبیعی همراه با دستاوردهای بزرگی برای انسان‌ها بوده است. البته اینجا بحث بر سر مزیت طب جدید نسبت به طب سنتی نیست بلکه بحث اصلی بر سر این است که اگر ما طب سنتی را میراث ارزشمندی از گذشتگان می‌دانیم و خواهان استفاده از آن هستیم، برای بهره‌بردن از آن «نباید» و «نمی‌توانیم» از روش گذشتگان استفاده کنیم چراکه تجربه جمعی بشر در حیطه دانش به ما ارزش بالاتر و کارایی بیشتر روش‌های تجربی و مبتنی بر خرد نقاد را نشان داده است و پیشرفت‌های حیرت‌انگیز دانش پزشکی بهترین گواه آن است.

در نتیجه کسانی که به روش سنتی یعنی بدون فرضیه و آزمون به طب سنتی روی می‌آورند، دچار چندین خطای منطقی می‌شوند که هم به خود آن میراث ضربه می‌زنند هم به مراجعان خود و هم البته بنا بر شرحی که در پی می‌آید، به جامعه ضرر وارد می‌کنند.

ادامه در صفحه ۱۷

جدول ۲۶۲۱ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- هیولای سینمای ژاپن- به تنهایی- مو طلایی ۲- جانور خیالی ترسناک- تیزرو- معبود ۳- صوت اندوه و افسوس- نخست‌وزیر شهید- ممنوع ۴- همسایه عراق و سوریه- پرهیزکار- به بچه کنجکاو و پرتحرک گویند ۵- رمان مشهور امیل زولا فرانسوی- کشوری درون خاک آفریقای جنوبی- رمزینه ۶- نفس خسته- هنر هفتم- نکاح موقت ۷- دردها- ماءالشعیر- واحدی برای طول معادل (۳۶ اینچ) ۸- خودستایی- رهبر سیاه‌جامگان- بهره وام ۹- زمینی مثلثی شکل که از آبرفت رودخانه پدید می‌آید- جد حضرت رسول (ص)- کالابرگ ۱۰- رونق- ساقه خوراکی ترش و شیرین- یازده ۱۱- نشانه مفعولی- فعال- طلایی ۱۲- مؤسس سلسله مغول‌های ایران- پاکیزه‌تر- پس از فوریه ۱۳- دست به دامن‌شدن- منطقه خوش آب و هوای تابستانی- ماری عظیم‌الجثه ۱۴- زادگاه حضرت ابراهیم (ع)- حامله و باردار- محکم و بنیادی ۱۵- دعای زیر لب- بسیار شکمو- موزه طبیعت و حیات‌وحش ایران.

عمودی:

۱- مهد- جنگ‌افزاری شبیه شمشیر- ضمیر غائب ۲- حالتی در نخستین ماه‌های حاملگی- شهری در ایتالیا- نوعی بیماری وبا ۳- سریع‌تر از راه‌رفتن- واحد اندازه‌گیری حجم مایعات- جنگ و پیکار ۴- نگاه خیره- سازمان فضانوردی آمریکا- دستگاه ردگیری در هواپیما ۵- امر به یافتن- شاعر یوش- از علائم نگارشی ۶- آرامش و اطمینان- شادمانی و نشاط- مخترع تلفن ۷ - عظمت و شکوه- پناهگاه- زن نازا ۸- از رویدادهای مهم دوره قاجاریه که مبارزه با استبداد شاه بود ۹- درس‌دادن- بدنی- همسایه بلژیک و آلمان ۱۰- ظرف سفالی بزرگ- دریافت‌کردن- چند وزیر ۱۱- نوعی انگور دانه‌ریز- حیله‌گر- برف آذری ۱۲- قلابی و غیرواقعی- نیکوروی - سال ناتمام! ۱۳- روستای قدیمی کیش- از سازهای زخمه‌ای- رفیق منحرف و گمراه ۱۴- از محلات قدیمی شمال تهران- پروردگار ما- چند رئیس ۱۵- راه میانبر!- دهبان- اصطلاحی در فوتبال.

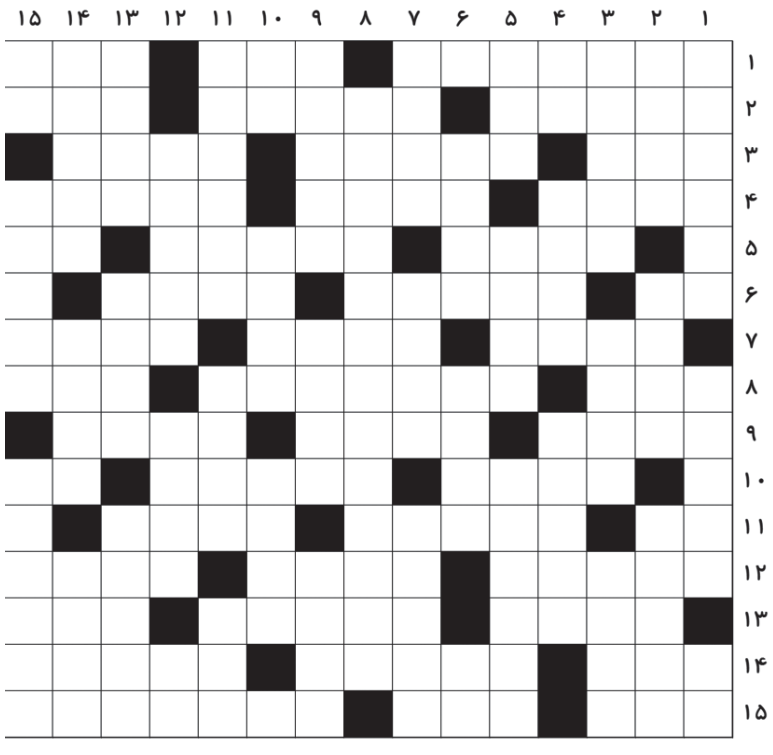

حل سودوکو سخت

۲	۱	۳	۵	۹	۴	۶	۷	۸
۶	۷	۵	۸	۳	۱	۴	۲	۹
۴	۸	۹	۷	۶	۲	۵	۳	۱
۷	۳	۶	۲	۸	۹	۱	۵	۴
۵	۲	۸	۴	۱	۶	۷	۹	۳
۱	۹	۴	۳	۷	۵	۲	۸	۶
۳	۵	۱	۹	۴	۷	۸	۶	۲
۹	۴	۲	۶	۵	۸	۳	۱	۷
۸	۶	۷	۱	۲	۳	۹	۴	۵

حل سودوکو ۱۶۱۷

۶	۲	۵	۴	۳	۷	۹	۱	۸
۳	۸	۴	۵	۱	۹	۲	۷	۶
۷	۹	۱	۸	۶	۲	۴	۵	۳
۸	۳	۲	۹	۵	۱	۷	۶	۴
۵	۱	۷	۶	۸	۴	۳	۲	۹
۹	۴	۶	۷	۲	۳	۱	۸	۵
۲	۵	۳	۱	۴	۶	۸	۹	۷
۱	۶	۹	۳	۷	۸	۵	۴	۲
۴	۷	۸	۲	۹	۵	۶	۳	۱

جدول ۲۶۲۰

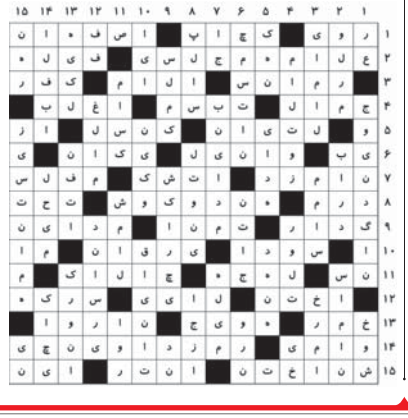

سودوکو سخت ۱۶۱۸

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۸		۱		۳			
۹			۷	۴			۶	
۳	۱				۲		۷	
				۶	۵			۹
	۶		۹					
		۸	۲	۱				
۸	۵	۲	۴					
	۷	۹					۴	
	۳			۲				۷

سودوکو ۱۶۱۸

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

		۹	۶		۱			۲
۶			۴	۷				
				۸	۹	۱		۴
۳			۵			۹	۱	
	۵					۷		
		۱	۸			۴	۲	
	۹					۲	۳	۸
۲				۳			۴	
					۸			۷